

## الغ بیک و گرایشهای مذهبی او

میرزا محمد تراغای، مشهور به الغ بیک (امیر بزرگ) فرزند بزرگ شاهرخ در خلال دومین لشکرکشی امیر تیمور به ایران که به یورش پنج ساله معروف است در ۱۹ جمادی الاول سال ۷۹۶ ق/۱۳۹۴ م. در شهر سلطانیه به دنیا آمد.<sup>۱</sup>

تیمور یازده ماه در سلطانیه توقف کرد و در خلال همان ایام، گوهرشاد آغا، همسر هفده ساله شاهرخ فرزند پسری به دنیا آورد که محمد تراغای (طرغای) یا همان الغ بیک نامیده شد.<sup>۲</sup>

خواند میر در حبیب السیر در ذکر اوصاف الغ بیک می نویسد:

میرزا الغ بیک که محمد تراغای نام داشت پادشاهی بود به کثرت فضیلت و هنرپروری از سایر اولاد حضرت خاقان سعید متفرد و به وفور عدالت و دادگستری از تمامی امثال و اقران منفرد، دانش جالینوس با حشمت کیکاووس جمع فرمود و در سایر فنون خصوصاً علم ریاضی و نجوم در آن زمان عدیل و نظیر او کسی نبود.<sup>۳</sup>

از دوران کودکی و نوجوانی الغ بیک اطلاع زیادی در دست نیست. همین قدر می دانیم که وی مورد علاقه و محبت شدید تیمور قرار داشت. تعلیم و تربیت او نیز بر عهده یکی از همسران تیمور به نام سرای ملک خانم بود. بارتولد یادآور گردیده که هر جا نام الغ بیک در میان است نام همسر تیمور، سرای ملک خانم، که سرپرستی او را بر عهده داشته نیز ذکر شده است.<sup>۴</sup>

از میان شاهزادگان تیموری که با حضور کلاویخو سفیر اسپانیا در دربار تیمور ازدواج

کرده اند الغ بیک یازده ساله نیز بوده است. دختری که به عقد و ازدواج وی درآمد آق بیگم، دختر عمویش بود. یعنی دختر محمد سلطان پسر میرزا جهانگیر که فرزند بزرگ تیمور بود. مراسم عقد و جشن عروسی به تفصیل در ظفرنامه شرف الدین علی یزدی نقل شده است.<sup>۵</sup>

شاهرخ در سال ۸۰۹ق برای فرونشاندن شورش پیر پادشاه و امیر سعید خواجه بهادر به مازندران حمله کرد و آن منطقه را در قبضه اقتدار خود درآورد. وی به هنگام بازگشت به هرات مازندران را به برادرزاده اش عمر میرزا سپرد و برخی از شهرهای خراسان از جمله طوس، خوشان، ایبورد، کلات، نساء، بارز، سبزوار، نیشابور و توابع آن را به الغ بیک سپرد، و به قول حافظ ابرو، با آن که در آن هنگام الغ بیک در اوان نوجوانی بود و ۱۳ سال پیش نداشت اما: «زمام حل و عقد و قبض و بسط و امر و نهی آن ممالک به دست نواب او باز گذاشت و از بحر عمیق و کیاست گوهرهای ثمین نصایح دلپذیر ایشار او کرد و عزیمت همایون به دارالسلطنه هرات تصمیم یافت».<sup>۶</sup>

در همان سال عمر میرزا راه خیانت در پیش گرفت و دست به شورش بر ضد شاهرخ زد، شاهرخ مجدداً به مازندران بازگشت و شورش عمر میرزا را فرو نشاند و تمام مازندران را نیز در حیطه فرمانروایی الغ بیک قرار داد و خود به هرات معاودت نمود. الغ بیک تا سال ۸۱۲ حاکم خراسان و مازندران بود. هنگامی که شاهرخ در سال ۸۱۲ از اوضاع آشفتۀ ماوراءالنهر اطلاع حاصل کرد، برای دفع شرّ امیر خدای دادحسینی، یکی از امرای سرکش مغول ساکن ترکستان، به ماوراءالنهر لشکر کشید و سمرقند را از چنگ میرزا خلیل سلطان فرزند میران شاه بیرون آورد. شاهرخ پس از آن که اوضاع و احوال سیاسی ماوراءالنهر را سرو سامان بخشید الغ بیک را در سمرقند، مرکز فرمانروایی ماوراءالنهر، به نیابت سلطنت برنشانند و خود به هرات بازگشت.

الغ بیک از سال ۸۱۲ تا سال ۸۵۳ که به دست میرزا عبداللطیف فرزند خود کشته شد، بلامنازع بر ماوراءالنهر فرمانروایی کرد. مورخان معاصرش معتقدند که وی در کار فرمانروایی قدرت و لیاقت چندانی از خود نشان نداد و شکست وی را در یکی از جنگ‌هایی که بر ضد ازبکان ترتیب داده بود شاهی بر این مدعای خود آورده اند.<sup>۷</sup>

در صورتی که این ادعا پایه و اساس درستی ندارد. زیرا در مدت ۴۰ سالی که الغ بیک در ماوراءالنهر فرمانروایی کرد تنها یک بار طعم شکست را چشید و آن هم در سال ۸۳۰ در جنگ با براق خان حاکم دشت قبچاق بود. و در بقیه موارد این الغ بیک بود که با قدرت و شجاعت در اختلافات داخلی اقوام ترکستان و دشت قبچاق مداخله می کرد و با قدرت از

تشکیل اتحادیه مغولان و ازبکان بر ضد دولت تیموری جلوگیری به عمل می آورد و تا زمانی که او در ماوراءالنهر سلطنت کرد هرگز خطری جدی از سوی اقوام شرقی و ترکستان و دشت قبچاق شهرهای ماوراءالنهر را که در حیطة قدرت او بود به طور جدی تهدید نکرد.<sup>۸</sup> همان طور که منابع عهد تیموری نیز اشاره کرده اند الغ بیک در واقع یک منجم، ریاضی دان، و حکیم بود تا یک فرمانروا. او دستور داد در وسط شهر سمرقند خانقاه و مدرسه ای عالی برای طلاب علوم و مدرسان و حافظان قرآن بسازند و مزارع و قصبات و املاک و مستغلات متعددی وقف آن مراکز علمی و مذهبی نمود، تا از درآمد آنها حقوق و هزینه های مدرسان و طلاب پرداخت شده، مازاد آن درآمدها به خزانه نایب السلطنه واریز گردد. الغ بیک همچنین فرمان داد تا با کمک علما و دانشمندان عصر همچون مولانا غیاث الدین جمشید کاشانی و مولانا معین الدین کاشانی و قاضی زاده رومی رصدخانه ای در سمرقند بنا کنند که از کارهای درخشان آن عصر به شمار می رود. از نتایج این رصدخانه تهیه زیجی بود که آن را زیج الغ بیکی گویند و بیشتر منجمان از این زیج تقویم را استخراج می نمودند.<sup>۹</sup>

در هر صورت الغ بیک ۳۸ سال از دوران فرمانروایی خود در ماوراءالنهر را در زمان حیات پدرش سپری کرد و زمانی که شاهرخ در سال ۸۵۰ درگذشت، الغ بیک بزرگترین فرزند و تنها پسر باقی مانده وی در سمرقند توسط قاصد میرزا عبداللطیف، فرزند خویش، از مرگ شاهرخ خبردار شد و چون خود را جانشین به حق پدر می دانست، پس از این که چند روزی را به مراسم عزاداری پرداخت برای تصاحب تاج و تخت پدر دستور داد لشکریان ترکستان و ماوراءالنهر را گرد آورند و عازم حرکت به سمت هرات شوند. در ساحل جیحون شنید که ابوبکر پسر کوچکتر محمد جوکی فرزند دیگر شاهرخ، که ختلان، ارهنگ، و سالی سرای در سیورغال او بود، شهرهای بلخ و شبرغان، قندز و بغلان تا حدود بدخشان را تصرف کرده و داعیه سرکشی دارد. پس به ناچار الغ بیک قاصدانی را نزد وی فرستاد و با وعده و وعید او را فریب داده نزد خود کشاند و سپس به بهانه آن که وی در فکر خدعه و فریب است او را محبوس کرد و به سمرقند فرستاد.<sup>۱۰</sup>

الغ بیک در بلخ اردوزد و به انتظار پیوستن میرزا عبداللطیف به اردوی خود بود که خبردار شد وی توسط میرزا علاءالدوله، فرزند بایسنقر فرزند شاهرخ، زندانی شده است. پس با امرای خود درباره آزاد کردن عبداللطیف مشورت نمود. آنها بهتر دیدند که با میرزا علاءالدوله از در صلح وارد شوند تا آسیبی به شاهزاده جوان نرسد. از طرف دیگر میرزا علاءالدوله نیز که از حرکت سپاه الغ بیک به خراسان خبردار شده بود لشکریانش را گرد

آورد و از رود مرغاب (مرورود) گذشت و به مقابله با سپاه ماوراءالنهر رفت. الغ بیک میرک احمد را به عنوان سفیر نزد میرزا علاءالدوله فرستاد و به او پیغام داد چنان که فرزندش را آزاد نماید و به نزد او بفرستد دست از جنگ خواهد کشید. در همین اثنا علاءالدوله گرفتار حمله برادر خود ابوالقاسم بابر شد پس به ناچار تن به صلح با الغ بیک داده به هرات بازگشت. او ابتدا میرزا عبداللطیف را از زندان آزاد کرد و سپس به جنگ با برادر خود ابوالقاسم بابر شتافت. سپاهیان دو طرف در حدود خبوشان با یکدیگر به جنگ پرداختند، اما پس از مدت کوتاهی با یکدیگر صلح کردند و خبوشان مرز میان متصرفات آن دو شناخته شد.<sup>۱۱</sup>

پس از این که میرزا عبداللطیف از زندان علاءالدوله آزاد شد بلافاصله به اردوی پدر در بلخ پیوست. الغ بیک که بی نهایت از آزادی فرزند شادمان شده بود بلخ را به رسم سیورغال به وی اعطاء نمود و خود به سمرقند بازگشت. زمان زیادی نگذشته بود که الغ بیک تصمیم گرفت دست علاءالدوله را از هرات کوتاه کند و آن ایالت را نیز ضمیمه قلمرو خود سازد. بنا بر این الغ بیک که خود را جانشین به حق شاهرخ می دانست به بهانه گوشمالی سپاهیان خراسان، از رود جیحون عبور کرده به سوی هرات رفت تا تاج و تخت سلطنت تیموری را به دست آورد. علاءالدوله که سرگرم جشن و شادمانی بود به محض آگاه شدن از عزیمت الغ بیک، «بساط بزم در هم پیچیده و به اهتمام هرچه تمامتر زره و سلاح به سپاه بخشیده متوجه میدان رزم گردید».<sup>۱۲</sup> الغ بیک از رود مرغاب به سرعت عبور کرد و به حوالی هرات رسید. علاءالدوله که از لیاقت و توان بالای سپاهیان الغ بیک آگاه بود کوشید مجدداً با او صلح کند و الغ بیک را وادار به عقب نشینی به سمرقند نماید. اما سرعت عمل نیروهای الغ بیک فرصتی به علاءالدوله نداد. پس به ناچار میان آنها جنگ در پیوست. سپاه خراسان منهزم و متلاشی شد، و خود علاءالدوله نیز به مشهد گریخت و از آن جا به نزد برادرش میرزا ابوالقاسم بابر رفت.

الغ بیک فاتحانه به شهر هرات وارد شد و از قتل و غارت مردم خراسان توسط لشکریانش ممانعت به عمل آورد. در آن جا دستور داد تا به نام فرزند کوچکترش، میرزا عبدالعزیز، فتحنامه هایی بنویسند و به شهرها و ممالک خراسان و ماوراءالنهر بفرستند. همین امر موجب خشم و نفرت میرزا عبداللطیف، که علی الخصوص در میادین جنگ شهامت و دلوریهای زیادی از خود نشان داده بود، از پدر شد و کینه او را در دل گرفت.<sup>۱۳</sup>

الغ بیک میرزا یار علی پیر اسکندر پسر قرا یوسف ترکمان را که در ملازمتش بود، ولی به او بدگمان شده بود، و همچنین سلطان ابوسعید داروغه هرات را در بند کرد و در قلعه

نیره تو، زندانی ساخت. سپس برای دفع شر میرزا علاءالدوله و میرزا ابوالقاسم بابر به طرف استرآباد و مازندران رفت.<sup>۱۴</sup>

الغ بیک در بازگشت از مازندران به هرات با شورش یارعلی ترکمان و امیرزاده سلطان ابوسعید داروغه هرات، که اخیراً توسط هواداران خود از زندان، نیره تو متواری شده بودند رو به رو گردید. حاکم هرات امیر بایزید پروانچی قاصدی را به شتاب به نزد میرزا الغ بیک فرستاد. مردم هرات قلعه و باروی شهر را مستحکم کرده در برابر سپاهیان یارعلی مقاومت نمودند تا این که الغ بیک از مشهد به حوالی هرات رسید. یارعلی که از تسخیر شهر ناامید شده بود چاره ای جز فرار نداشت و بدین گونه سپاهیان وی متفرق شدند و الغ بیک پیروزمندانه به هرات وارد شد. چون مردم هرات از یارعلی ترکمان حمایت کرده بودند بنا به دستور الغ بیک سه شبانه روز اموال آنان غارت شد.<sup>۱۵</sup>

غارت مردم اطراف هرات در رمضان سال ۸۵۲ اتفاق افتاد که از جمله اقدامات غیر انسانی الغ بیک به شمار می رود و شرح این واقعه در اغلب منابع دوران تیموری گزارش شده است.

الغ بیک قبل از این که عازم سمرقند شود پسرش میرزا عبداللطیف را حاکم سمرقند کرد و خود به سمرقند بازگشت. به محض این که میرزا ابوالقاسم بابر از بازگشت الغ بیک به ماوراءالنهر باخبر گردید با لشکری عظیم به مشهد آمد و گروهی از رزم آوران خود را به طرف مرو فرستاد تا به تعقیب الغ بیک پردازند. سپاه ابوالقاسم بابر به سرعت خود را به حوالی اردوی الغ بیک رسانید اما لشکر الغ بیک به زحمت از رود آمویه (جیحون) گذشتند. ولی در همان هنگام با سپاه ازبک روبه رو شدند. شکست سختی به سپاه الغ بیک وارد شد و خود او به سختی به بخارا و سپس به سمرقند رفت. لشکریان ابوالقاسم بابر به هرات آمدند و به غارت و چپاول مردم شهر پرداختند. شورشیان سرکوب شدند و نهایتاً در سال ۸۵۲ هرات به دست میرزا ابوالقاسم بابر افتاد و سکه و خطبه به نام خود کرد.<sup>۱۶</sup>

در این اوضاع و احوال طوایف ازبک نیز از منازعات جانشینی شاهرخ و خلأ قدرتی که در ماوراءالنهر وجود داشت استفاده نموده به شهرها و اراضی آن منطقه دست اندازی نمودند. میرزا عبداللطیف که ستاره اقبال پدر را رو به افول می دید کدورتها و دشمنیهای خود را با وی علنی کرد و چون طالع بخت ابوالقاسم بابر را فروزنده دید رسولاتی به نزد وی فرستاد و خود را حامی و مدافع وی در مقابل الغ بیک نشان داد. وی در چنین هنگامه ای پرچم عصیان برافراشت و ابتدا امیر منصور و سلطان ملک را که به حکم پدرش در التزام او بودند به قتل رساند، سپس بر ضد پدر به جنگ پرداخت، الغ بیک که از عصیان فرزند

خبردار شد میرزا عبدالعزیز را در سمرقند گذاشت و خود با سپاه زیاد به ساحل جیحون آمد. اما میرزا عبداللطیف مانع عبور سپاه پدر شد و در چند جنگی که بین پدر با پسر در ساحل جیحون روی داد پیروزی نهایی با میرزا عبداللطیف بود.<sup>۱۷</sup>

عاقبت الغ بیک به دستور عبداللطیف توسط عباس نامی که پدرش قبلا به فرمان الغ بیک کشته شده بود، به قتل رسید.<sup>۱۸</sup>

با مرگ الغ بیک دولت تیموری وسعت و قدرت پیشین خود را تا اندازه زیادی از دست داد و ماوراءالنهر تقریباً جولانگاه ازبکها شد. ترکمانان قره قویونلو و آق قویونلو تا نزدیکیهای خراسان پیش آمدند و متصرفات تیموریان محدود به بخشهایی از خراسان گردید.

### گرایشهای مذهبی الغ بیک

همان طور که قبلا نیز ذکر شد الغ بیک از سال ۸۱۲ به فرمان شاهرخ در ماوراءالنهر حکومت کرد و تا سال مرگش در رمضان ۸۵۳ / ۱۴۴۹ م. یکی از شاهزادگان نسبتاً مستقل در سمرقند بود. او فقط حدود هشت ماه پس از مرگ پدرش شاهرخ در هرات حکومت کرد.<sup>۱۹</sup> الغ بیک حدود ۴۰ سال از عمر پنجاه و هشت ساله خود را بر مسند فرمانروایی ماوراءالنهر، که میراث به جای مانده از جد او، تیمور، بود، سپری کرد. میراثی که از تیمور در سمرقند برجای مانده بود، در واقع الگویی شد برای توسعه فعالیتهای علمی و فرهنگی الغ بیک، و از آنجایی که الغ بیک بیشتر عالم در نجوم و ریاضی بود و تا یک فرمانروای واقعی، بیشترین توجه خود را نیز به فعالیتهای فرهنگی و علمی سپری کرد.<sup>۲۰</sup> وی بیش از پدر بزرگش، تیمور، به آبادانی و توسعه پایتخت پرداخت. سمرقند در زمان فرمانروایی او هر روز بیش از پیش آباد و زیباتر می شد. روز به روز بر تعداد بناها و مؤسسات علمی، مذهبی و فرهنگی آن شهر افزوده می گردید. دربار سمرقند آن چنان رونق گرفت که با دربار هرات کوس رقابت می زد.<sup>۲۱</sup>

در ضمن، الغ بیک نیز مانند سایر سلاطین تیموری به دین و پیشوایان دینی و اهل تصوف احترام می گذاشت و همواره جمعی از فضلا و علما و متصوفه و سادات و شیوخ در دربار او حضور داشتند و به مباحثه می پرداختند. خواندمیر می نویسد:

چون پادشاه عالیجاه میرزا الغ بیک به وفور علم و فضل از سایر اولاد و امجاد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان امتیاز تمام داشت و همواره همت عالی نهمت بر تربیت و رعایت علما و فضلا می گماشت و در زمان دولتش جمعی کثیر از آن طایفه در بلده سمرقند مجتمع گشته بودند و در ظلال دولت و اقبالش در غایت فراغت و رفاهیت می غنودند.<sup>۲۲</sup>

اعتقاد الغ بیک به دراویش و عرفا و علمای شرع به اندازه ای بود که به دستوری در وسط شهر بزرگ سمرقند «مدرسه ای عالی و خانقاهی متعالی» بنا نمودند و مزارع و روستاها و باغات فراوانی را وقف آن مدرسه و آن خانقاه کرد تا از درآمد سالانه آن مبالغ زیادی به مدرسان و شیوخ و طلاب و متولیان و مسؤولین آن مراکز آموزشی و علمی پرداخت شود.<sup>۲۳</sup> بنا به قول دولتشاه سمرقندی آن مدرسه در زمان او همچنان برقرار بوده و، «الیوم در آن مدرسه عالی زیاده از صد طالب علم متوطن و موظف اند».<sup>۲۴</sup> همچنین علاوه بر عمارات و مراکز یاد شده، به دستور الغ بیک در شهر هرات نیز مدرسه ای زیبا و با صفا احداث گردید که در آن مدرسین و طلاب زیادی به تعلیم و تعلم مشغول بودند.<sup>۲۵</sup>

بارتولد خاطر نشان کرده است که چون روحانیون بخارا در سقوط حکمران سلف الغ بیک یعنی میرزا خلیل فرزند میران شاه مستقیماً دخالت داشتند، (البته بعدها نیز به تحریکات شدید مذهبی علیه خود او پرداختند)، الغ بیک اهمیت روحانیون بخارا را در استقرار نظم و آرامش ماوراءالنهر و ثبات و قوام پایه های سلطنت خود دریافت. از همین روی برای جلب رضایت آنها به تأسیس مدرسه عالی بخارا همت گماشت. او در سال ۱۴۱۹/۸۲۲ هنگامی که به بخارا عزیمت نمود در آن مدرسه اقامت کرد و در بین طلاب و اشخاص مستحق هدایای زیادی پخش کرد.<sup>۲۶</sup>

علاوه بر چند مدرسه و خانقاه که در بخارا و سمرقند توسط الغ بیک احداث گردید، مساجد و بقعه های دینی دیگری نیز در سایه حمایت وی در سمرقند بنا شد. همچنین است وضع رصدخانه سمرقند که با همکاری علمای بزرگ نجوم و ریاضی عصر یعنی صلاح الدین موسی معروف به قاضی زاده رومی و نیز غیاث الدین جمشید کاشانی و معین الدین کاشانی به وجود آمد.<sup>۲۷</sup>

همان طوری که اشاره گردید، اشتغال الغ بیک به فعالیت های علمی و آموزشی سبب گردیده بود که او فرصت کمتری را مصروف امور سیاسی و اداری سمرقند بنماید. بنابراین اداره امور شهر را به فرزند کوچکتر خود میرزا عبدالعزیز واگذار نمود.

الغ بیک برای نظارت بر اجرای احکام دینی شیخ عصام الدین را که به «مزید جاه و جلال و علم و کمال از سایر علماء ماوراءالنهر امتیاز تمام داشت مدتی طولانی در سمرقند به منصب شیخ الاسلامی منصوب کرد تا بر تقویت ارکان شریعت نظارت کند».<sup>۲۸</sup> بنا بر این، نظر آن دسته از محققین که معتقدند برای الغ بیک احکام یاسا در درجه اول اهمیت بود، نه شریعت اسلام، و او در نقش یک شاهزاده مغولی حکومت می کرد و نه یک شاهزاده مسلمان،<sup>۲۹</sup> با واقعیت تطبیق ندارد. هرچند رفتار الغ بیک با رفتار شریعت پسندان

پدرش شاهرخ اختلاف داشت، چنان که در ضیافتها و مراسم درباری در سمرقند از خوردن شراب جلوگیری نمی کرد، و با آواز خوانان و موسیقیدانان مشهور سمرقندی در دربار حشر و نشر داشت.<sup>۳۱</sup> اما در عین حال وی عرفا و دراویش و شیوخ و سادات را مورد حمایت و لطف خود قرار می داد و همواره جمعی از فضلا و علما را در کنار خود نگه می داشت.

با توجه به مطالبی که از متون و منابع تاریخی آن عصر به دست می آید، الغ بیک هیچ گاه مانند شاهرخ در اجرای احکام شریعت تعصبی از خود نشان نداده است. او تسامح و تساهل دینی را به نهایت رسانیده بود. به عنوان نمونه در این جا داستانی از حبیب السیر نقل می شود تا بی تفاوتی مذهبی الغ بیک روشن شود. نوشته اند شخصی موسوم به سید عاشق که «به صفت زهد و دینداری و علم و پرهیزگاری موصوف بود و در باب امر به معروف و نهی از منکر مبالغه تمام می فرمود»،<sup>۳۲</sup> به دستور الغ بیک به منصب احتساب سمرقند گماشته شده بود. در روز جشن ختان میرزا عبدالعزیز فرزند الغ بیک، که تمام حاضرین از خاص و عام به خوردن شراب و رقص و پایکوبی مشغول بودند، این سید زاهد متشرع و محتسب بی هیچ ترس و هراسی و با نهایت غضب به آن محفل وارد شد و روی به میرزا الغ بیک کرده گفت: «دین محمدی را برانداختی و شعار کفر ظاهر ساختی. جناب الغ بیک از این خطاب به غایت متغیر گشت و بعد از تأمل، جواب داد که تو به شرف سیادت و دانش اتصاف داری و به کبر سن رسیده ای، ظاهراً می خواهی که به عز شهادت فائز شوی. بنا بر این، امثال این سخنان درشت به عرض می رسانی و حال آن که من تو را به این مطلوب نخواهم رسانید».<sup>۳۳</sup>

البته جای بسیار تعجب است که عصام الدین یعنی شیخ الاسلام سمرقند در مورد شرا بخوارگی الغ بیک ابدأ ابراز مخالفت نمی کرد و از او نیز طرفداری می نمود. در حالی که شیوخ و دراویش ماوراءالنهر با این گونه اعمال خلاف شرع الغ بیک مخالفت می کردند.<sup>۳۳</sup>

نوشته اند شیخ الاسلام سمرقند به مناسبت پایان یافتن ساختمان حمامی که به تازگی ساخته شده بود، مجلس جشنی ترتیب داده و آواز خوانان و موسیقیدانان شهر را جمع کرده بود و در آن مکان به رقص و پایکوبی پرداختند. سید عاشق محتسب شهر که از ماجرای افتضاح آمیز شیخ الاسلام آگاه شده بود، نزد وی رفت و گفت: «ای شیخ الاسلام بی اسلام، به کدام مذهب جایز است که زنان و مردان در یک مجلس نشسته و سرود گویند؟ خواجه عصام الدین از این سخنان بر آشفت و روز دیگر به نزد الغ بیک رفت و از سید عاشق شکایت کرد. چون الغ بیک از سید عاشق در خصوص سخنانی که در جشن



ختان فرزندش گفته بود نیز دل آزرده و رنجیده خاطر بود دستور داد قضات و علمای شرع را گرد آورند و سید عاشق را محاکمه و تأدیب نمایند. در آن هنگام که علما و قضات مجتمع شدند و منتظر ورود الغ بیک بودند ناگهان مولانا ابوالفتح دبا به: «(که مردی ابدال وش و متقی بود و میرزا الغ بیک او را اجازت داده بود که هرگاه بخواهد به مجلس همایون درآید و هر سخن که داشته باشد بی واسطه به عرض برساند)»،<sup>۳۴</sup> به دارالسلطنه وارد شد و قبل از قضات و بزرگان نزد الغ بیک رفته و از علت تجمع جمعیت در آن مکان از الغ بیک پرسش نمود. الغ بیک ماجرای سید عاشق را برای او بازگو نمود. مولانا ابوالفتح در جواب فرمود: «سید نیک نکرده که نسبت به شما و شیخ الاسلام این نوع سخنان بر زبان آورده زیرا شما در کمال عدالت و رعیت پروری سلوک می نمایید و در تقویت ارکان شریعت اهتمام تمام می فرمایید، و شیخ الاسلام نیز به صفت علم و عمل اِتصاف دارد».<sup>۳۵</sup>

در چنین هنگامه ای سربازی مغول به نزد الغ بیک بار یافت و اظهار داشت که برادرم فوت شده و از وی دو فرزند مانده و من می خواهم زن برادرم را به عقد خود درآورم تا سرپرستی برادرزاده های خود را بر عهده بگیرم. اما زن برادرم به این کار راضی نیست و می خواهد بعد از انقضاء مدت عده به عقد شخصی بزاز درآید و از او نفقه می ستاند. الغ بیک که این سخنان را شنید فرمان داد که به آن زن بگویند که به نکاح برادر شوهر خود رضایت دهد و بزاز را از عقد با او منع کرد. ناگهان مولانا ابوالفتح که در مجلس حاضر بود و این سخنان را شنید، روی به الغ بیک کرد و گفت: «آنچه سید عاشق نسبت به شما گفته بود دور از کار نیست. الغ بیک از او پرسید منظورت چیست؟ وی در پاسخ گفت: به جهت آن که زنی که عاقله و بالغه باشد شرعاً اختیار دارد که به عقد هر کس خواهد درآید، شما به کدام مذهب او را تکلیف می نمایید که زن بزاز نشود و به مناکحت این مغول رضا دهد». پس از این سخنان بود که الغ بیک دستور داد قضات و علما و بزرگان به منازل خود بروند زیرا صحت سخنان سید عاشق برای او به اثبات رسید.<sup>۳۶</sup>

به عقیده بارتولد این سیره شگفت انگیز شیخ الاسلامهای سمرقند تازگی نداشت، زیرا در قرن دوازدهم میلادی نیز زندگی با شکوه و رفاه آمیز «صدر جهان های» بخارا مؤمنین آن شهرها را متأثر و خشمناک ساخته بود. گویا صدر جهان های بخارا و شیخ الاسلامهای سمرقند به طبقه اشراف آن زمان منسوب بوده اند. اما شیوخ فرقه نقشبندیه با این طرز رفتار خلاف شرع شیخ الاسلامهای سمرقند به شدت مبارزه می کردند. آنان نه تنها به اعمال غیر شرعی شیخ الاسلامها معترض بودند بلکه از حقوق مردم ماوراءالنهر نیز دفاع می نمودند.<sup>۳۷</sup>

متکلمین نیز که بنا به اعتقاد بارتولد با طبقه اشراف محلی نسبتی داشتند با درویش

ترکستان دائم در جنگ و جدال بودند. بر حسب ظاهر، این کارمختص به ماوراءالنهر بوده و در مغرب آسیا وضع به گونه ای دیگر بوده است. در آن جا متکلمین عقیده داشتند قوانین الهی باید بی کم و کاست اجرا شود در صورتی که صوفیان یا به اصطلاح دراویش طالب آزادی بیشتری در دین بودند و آزادمنشانه زندگی می کردند.<sup>۳۸</sup>

در ضمن به این موضوع نیز باید توجه داشت که در سده نهم قمری در سراسر شهرهای ماوراءالنهر و خراسان تصوف و طریقه های درویشی رایج بود. محیط اجتماعی که این طریقه های درویشی در آن فعالیت می کردند به هیچ وجه یکدست نبود و در میان صوفیان و پیروان آنها نیز اختلاف فاحش اجتماعی به چشم می خورد. در یک سر این طیف، گرایش و کوشش برای تبدیل تصوف به ابزار دفاع از منافع طبقات حاکمه زمین دار مشهود بود، و در سر دیگر آن طیف تبلیغ برای زندگی متفکرانه و غیر فعال و در خویشن فرو رفتن و احتراز از هرگونه فعالیت اجتماعی، و بالاخره دسته ای دیگر کمابیش حرکتهای اعتراض آمیز و یا بی حرکت علیه مظالم اجتماعی عصر را رهبری می کردند.<sup>۳۹</sup>

علاوه بر این نباید کشمکشهای پر دامنه و مستمر دو مذهب اصلی اسلامی یعنی شیعه و سنی را نیز در محیط اجتماعی ماوراءالنهر از یاد برد. و در این صورت باید موقعیت ویژه الغ بیک را از لحاظ اتخاذ سیاست و رویه مذهبی سنجد، چه به قول بارتولد وقایع مربوط به قاضی سمرقند و سایر حکایات هیجان انگیزی که به نام دراویش و محتسب و الغ بیک و دیگران ساخته و پرداخته شده محتملاً ناشی از خصومت شدید دراویش و شیوخ ماوراءالنهر با دستگاه حکمرانی الغ بیک بوده است.<sup>۴۰</sup>

الغ بیک ناگزیر بود روابطش را با دراویش مقتدر و پرنفوذ ماوراءالنهر بر مبنایی صحیح و عقلایی برقرار سازد و هم علمای شیعی و سنی و سادات را نیز از خود راضی نگهدارد. او برای جلب حمایت و نظر سادات و اعظم شیعه، مرقد مطهر امام هشتم شیعیان علی بن موسی الرضا (ع) را زیارت کرد و «صلوات و نذورات به منجاوران آن عتبه کعبه مرتبه رسانید».<sup>۴۱</sup>

در هر صورت آنچه درباره سیاست و رویه مذهبی الغ بیک می توان اظهار نمود، این است که اولاً او در ظاهر مسلمان بوده و اظهار مسلمانی می نموده است. همچنین برای اجرای احکام اسلامی جمعی فراوان از علمای شرع را در مناصب قضاء، محتسب، و شیخ الاسلامی منصوب کرده بوده است، ثانیاً وی ارادت خاصی به شیوخ و دراویش از خود نشان می داده، چنان که از جمله خود را در سلک ارادتمندان شیخ قاسم انوار از عرفای بزرگ نقشبندیه قلمداد می کرده است، و بدین جهت شیخ قاسم انوار چندین سال در کمال جاه و

جلال در سمرقند به سر برد. علاوه بر آن در زمان الغ بیک در اویش بزرگی نظیر خواجه حسن عطار معلم خواجه عبیدالله احرار، و نظام الدین خاموشی، یعقوب چرخ‌ی و خود عبیدالله احرار از احترام و نفوذ زیادی برخوردار بودند. و همیشه به سفارشهای آنان در دربار الغ بیک اهمیت زیادی قائل می شدند. در نهایت با در نظر گرفتن شرایط خاصی که در محیط اجتماعی ماوراءالنهر وجود داشت آشتی دادن منافع ساکنان آن جا از ترک، مغول، و جز آن، گروههای مذهبی متخاصم همچون شیعه و سنی، و نیز طریقه‌های گوناگون درویشی که گرایشهای مختلفی در قبال دربار الغ بیک و مسائل و معضلات اجتماعی اتخاذ می نمودند، در حقیقت کاری بسیار دشوار بود. خصوصاً این که روحیات و ذوقیات علمی و فرهنگی الغ بیک او را عملاً به صورت شخصیتی علمی و نه سیاسی در آورده بود. بدین جهت است که وی با در پیش گرفتن سیاست تساهل و تسامح دینی و مذهبی محبوبیت خود را لااقل نزد بخشهایی از جامعه از دست داد و همین امر موجب ناراضی‌هایی در میان مردم گردید، و همین ناراضی‌تیا بعدها به صورت عدم حمایت از وی در جنگی که به سال ۱۸۵۳ / ۱۴۴۹ میان وی و پسرش میرزا عبداللطیف در گرفت جلوه گر شد. نتیجه جنگ نیز چیزی جز شکست و سپس قتل الغ بیک نبود.<sup>۴۲</sup> برخی از محققان نوشته اند درویشان نقشبندی که از سیاست غیر مذهبی الغ بیک ناراضی بودند از عبداللطیف پشتیبانی کردند.<sup>۴۳</sup>

نتیجه این که الغ بیک در مقایسه با پدرش شاهرخ، که فردی متدین و مقید به اجرای احکام شرعی بود، نه تنها در شعائر دینی متعصب نبود، بلکه علی الظاهر رفتاری آزادمنشانه در زمینه مذهبی از خود نشان می داد. او در رویارویی با مسائل مذهبی چندان سختگیر نبود<sup>۴۴</sup> و بعضاً برخی قوانین و مقرراتی را که با شریعت اسلام ناسازگار بود به اصرار وی به اجرا گذارده می شد. مثلاً تحمیل مالیات بر تجارت و صنعت (مشهور به تمغا که از زمان مغولان در ایران رایج گردیده بود) که این موضوع از نظر علمای متعصب شرع در سمرقند نشانه ای از کافر بودن الغ بیک به شمار می رفت.<sup>۴۵</sup>

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد محلات

#### یادداشتها:

- ۱- فصیحی خوافی، مجمل التواریخ به تصحیح محمود فرخ، جلد سوم (مشهد، طوس، ۱۳۳۹)، ص ۱۳۷.
- ۲- حافظ ابرو، زبدة التواریخ، به تصحیح سید کمال حاج سید جواد (تهران، نشر نی، ۱۳۷۱)، ص ۹۸۰.
- ۳- خواند میر، تاریخ حبیب السیر، جلد چهارم (تهران، خیام، ۱۳۳۳)، ص ۲۰.
- ۴- بارتولد، الغ بیک و زمان او، ترجمه حسین احمدی پور (تبریز، چهر، ۱۳۳۶)، ص ۷۷.
- ۵- شرف الدین علی یزدی، ظفرنامه، به اهتمام محمد عباسی، جلد دوم (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶) ص ۴۳۴؛

- سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعود رجب نیا (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶)، ص ۳۶۲.
- ۶- زبده التواریخ، ص ۱۳۹.
- ۷- عبدالحسین زربین کوب، روزگاران (تهران، سخن، ۱۳۷۵)، ص ۳۲۴.
- ۸- میرخوند، تاریخ روضه الصفا، جلد ششم (تهران، بیروز، ۱۳۳۹)، ص ۶۷۲.
- ۹- دولتشاه سمرقندی، تذکرة الشعراء، به اهتمام محمد رضانی (تهران، پدیده، ۱۳۶۶)، ص ۲۷۲؛ حیب السیر، ص ۲۱؛ روضه الصفا، جلد ششم، ص ۶۶۹.
- ۱۰- حسن بیگ روملو، احسن التواریخ، به تصحیح عبدالحسین نوائی (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۹)، ص ۲۶۸.
- ۱۱- احسن التواریخ، ص ۲۶۹؛ روضه الصفا، جلد ششم، ص ۲۴۳؛ حیب السیر، جلد چهارم، ص ۲۲.
- ۱۲- روضه الصفا، جلد ششم، ص ۷۴۶؛ حیب السیر، جلد چهارم، ص ۳۴.
- ۱۳- حیب السیر، جلد چهارم، ص ۲۶.
- ۱۴- روضه الصفا، جلد ششم، ص ۷۴۸، حیب السیر، جلد چهارم، ص ۲۷.
- ۱۵- احسن التواریخ، ص ۲۸۲.
- ۱۶- احسن التواریخ، ص ۲۸۳؛ روضه الصفا، جلد ششم، ص ۷۵۵؛ حیب السیر، جلد چهارم، ص ۲۹.
- ۱۷- احسن التواریخ، ص ۱۹۲.
- ۱۸- همان، ص ۲۹۳؛ روضه الصفا، جلد ششم، ص ۷۵۶ به بعد.
- ۱۹- تذکرة الشعراء، ص ۲۷۵.
- ۲۰- حیب السیر، جلد چهارم، ص ۲۰؛ تذکرة الشعراء، ص ۲۷۲.
- ۲۱- الفغ بیگ و زمان او، بارتولد، ص ۱۸۶.
- ۲۲- حیب السیر، جلد چهارم، ص ۲۰.
- ۲۳- خواندمیر، آثار الملوک، به تصحیح میرهاشم محدث، (تهران، رسا، ۱۳۷۲)، ص ۱۷۰.
- ۲۴- تذکرة الشعراء، ص ۲۷۲.
- ۲۵- آثار الملوک، ص ۱۷۰.
- ۲۶- الفغ بیگ و زمان او، ص ..
- ۲۷- حیب السیر، جلد چهارم، ص ۲۱؛ تذکرة الشعراء، جلد چهارم، ص ۲۷۲.
- ۲۸- حیب السیر، جلد چهارم، ص ۳۵.
- ۲۹- تاریخ ایران، کمبریج، جلد ششم، ص ۱۱۹.
- ۳۰- الفغ بیگ و زمان او، ص ۱۸۸.
- ۳۱- حیب السیر، ص ۳۵.
- ۳۲- همان، ص ۳۵.
- ۳۳- الفغ بیگ و زمان او، ص ۱۸۸.
- ۳۴- حیب السیر، جلد چهارم، ص ۳۶.
- ۳۵- همان، ص ۳۶.
- ۳۶- همان، ص ۳۶.
- ۳۷- الفغ بیگ و زمان او، ص ۱۸۹.

- ۳۸- همان، ص ۱۸۹.
- ۳۹- بطروشفسکی، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز (تهران، پیام، ۱۳۶۳)، ص ۳۶۸.
- ۴۰- الغ بیک و زمان او، ص ۲۱۲.
- ۴۱- حبیب السیر، جلد چهارم، ص ۲۸.
- ۴۲- الغ بیک و زمان او، ص ۲۶۴.
- ۴۳- تاریخ ایران از روزگار باستان، ص ۴۷۵.
- ۴۴- تاریخ ایران کمبریج، جلد ششم، ص ۱۲۰.
- ۴۵- الغ بیک و زمان او، ص ۲۱۳.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی